

*تفسیر سوره مبارکه مائده، جلسه اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهُدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)

سوره مبارکه مائده سوره‌ی پایانی قرآن است. از جهت ترتیب نزول، آخرین حرف خدا در این سوره نازل می‌شود. سوره‌ای ۱۲۰ آیه‌ای است که از خود محتوای سوره تقریباً واضح است که در چه حال و هوایی نازل شده است و فضای نزول آیات در چه فضایی است. حالا این‌ها را به مرور می‌شود عرض کرد.

الله جامع اسماء الهی

توضیح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چند بار عرض شده است و یک نکته‌ای را از حضرت آقای جاودان گفتم که نکته‌ی خیلی خوبی بود من آن را تکرار می‌کنم که ابتدای سخن ما در بسم الله سوره توبه بود که بحث کردیم و آن نکته این است که الله آن اسمی است که همه‌ی اسم‌ها در آن هست؛ یعنی جامع همه‌ی اسماء است. اگر کسی توقع خاصی از خدا دارد باید آن اسم به خصوص را صدا بزند، اگر اسم دیگری را بگوید، نتیجه‌ی آن را پذیرفته است؛ مثلاً اگر کسی می‌خواهد شفای بیماری را طلب کند بگوید «یا الله»؛ چون الله هم محیی است و هم ممیت است، بلکه یا شافی بگوید. اگر بگوید یا الله مسئولیت آن را پذیرفته که خدا می‌خواهد چه کار کند، خدا یک کاری می‌کند. اگر خدا است، اگر رزق می‌خواهد، یا الله بگوید؛ چون که «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

وَيَقْدِرُ» (روم: ۳۷)؛ این که الله هم بسط رزق می‌دهد، هم قدر رزق می‌کند. قدر به معنای تعیین کردن. از «قَدَرَ يَقْدِرُ» نه «قَدَرَ يَقْدُرُ». اگر در آن لحظه یا الله بگوید که مثلاً از خدا توقع رزق دارد، یا الله که می‌گوید؛ یعنی او مسئولیت را می‌پذیرد که خدا هر کاری انجام داد من راضی هستم، و این حکایت از تسلیم او دارد، اما اگر آدم از خدا بخواهد رزق دهد آدم باید یا رازق بگوید بعد هم نگوید چه فرقی می‌کند؟! مگر خدا نمی‌داند که ما چه می‌خواهیم؟!

تأثیر خاص اسماء الهی

خود این اسم‌ها خاصیت دارد و برای همین گفته‌اند: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا** (اعراف: ۱۸۰)؛ اسماء الحسنی برای خدا است و الله را با اسماء او بخوانید. وقتی دعا می‌کنیم اسماء را بخوانیم. اگر بخواهیم خدا را بخوانیم از طریق اسماء بخوانید، لذا خود گفتن این اسماء مؤثر است و برای همین است که در انتهای آیات دارد **وَاللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَاللَّهُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** و گرنه اگر انتهای همه‌ی آیات **إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** این می‌آمد کفایت می‌کرد، ولی برای این که خود وجود اسم در انتهای آن آیه‌ای با محتوای آیه سازگار باشد، دستور بر قرائت همه‌ی این اسماء است، به هر جهت باید توجه به این نکته داشت که اگر کار خاصی دارید، همان کار خاص خود را بگویید، ما همان را می‌دهیم.

این نکته راجع به الله بود که حاج آقا جاودان گفتند: خدا با اسم خالق خلق می‌کند، با اسم خالق ربوبیت نمی‌کند. با اسم خالق برنامه نمی‌دهد، اگر شما با آن اسمی که خلق می‌کند یک اسم دیگری را صدا بزنید اگر بگویید یا خالق به من برنامه بده، چه ربطی دارد؟! خالق خلق می‌کند، برنامه که نمی‌دهد. لذا این نکته را در ارتباط با اسم‌ها دقت کنید.

اگر فضای کلی سوره را بررسی کنیم که می‌شود این درخواست را کرد، عزیزان این سوره را مکرر تلاوت کنند، بعد لغات کناری قرآن آقای بهرام پور را یاد بگیرند و معنی آن را یاد بگیرند و مکرر آن را بخوانند، بعد ببینند از فضای سوره چه می‌فهمند؟! حتماً خود شما بخوانید یک

چیزهایی را درک می‌کنید! منتها اگر به عنوان نمونه از این فضا بخواهیم چیزی اعلام کنیم، شما وقتی محتوای سوره را می‌خوانید، اولاً بحث اهل کتاب را به صورت جدی می‌بینید. بحث اهل کتاب و ارتباط با اهل کتاب و فضایی که داخل در مدینه است برای ارتباط منسجم سیاسی با اهل کتاب...

عنصر محوری سوره مائده: ولایت

ولاء محبت به ولاء ولایت تبدیل می‌شود

شما اگر آیه ۵۲ همین سوره، ص ۱۱۷ را ببینید که بارها قرائت شده است، هر بخش را که دست بگذارید می‌بینید یک **عنصر محوری** در کل این سوره وجود دارد و آن **بحث ولایت** است؛ یعنی شما حتی دستورات توتلی و تبری در این سوره می‌بینید. این سوره حاوی نکات فراوانی از لحاظ اخلاقی و سیاسی و اجتماعی است و مشخص است یک عده در داخل مجموعه‌ی نظام اسلامی آن موقع هستند که **فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** (مائده: ۵۲)؛ تو می‌بینی کسانی که جزء **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** هستند **يُسَارِعُونَ فِيهِمْ**. آیه‌ی بالایی را نگاه کنید (۲۴: ۱۱) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ**؛ این‌ها خیلی مهم است که رابطه‌های ولایی و رابطه‌های دوستی با آن‌ها برقرار نکنید، اگر رابطه‌های دوستی به صورت جدی برقرار شود، این رابطه از **ولاء محبت** به **ولاء ولایت** و حکومت تبدیل می‌شود؛ چون در ارتباط با یهود و نصارا این رابطه، رابطه‌ی هم عرض نیست، وقتی رابطه‌ها رابطه‌های غیر هم عرضی شود، در حقیقت یک طرف متوتلی و یک طرف مولی علیه می‌شود. یک طرف ولی می‌شود و یک طرف کسی که تحت ولایت است. ولایت اصلاً مفهوم عجیب و غریبی نیست. وقتی به آیات نگاه می‌کنید می‌فهمید ولایت چیست و ریشه‌های آن از کجا شروع می‌شود، لذا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ**؛ شما این‌ها را اولیاء خود انتخاب نکنید. اتخاذ هم؛ یعنی انتخاب کردن. شما چنین کاری نکنید. در واقع آن‌ها **أَوْلِيَاءَ**

بَعْضٍ هستند؛ در بین خودشان چنین رابطه‌ای وجود دارد وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ^۱؛ اگر کسانی از شما بخواهند این معنای ولایت را بپذیرند و از آن‌ها تولی کنند و این اعمال ولایت را از طرف آن‌ها را قبول کنند، هر کس بخواهد این کار را انجام دهد فَإِنَّهُ مِنْهُمْ؛ در زمره‌ی خود آن‌ها محسوب می‌شود و از این مِنْهُمْ استفاده می‌کند که إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۳۵: ۱۳) بعد می‌گوید: فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، نه «يُسَارِعُونَ إِلَيْهِمْ» تو می‌بینی در قلب کسانی که بیماری است سرعت می‌گیرند «فِيهِمْ» نه «إِلَيْهِمْ»؛ چون خودشان در بین آن‌ها هستند؛ یعنی یک رابطه‌ی انسجامی از قبل بین آن‌ها است که فَإِنَّهُ مِنْهُمْ چون این «مِنْهُمْ» شکل گرفته است، لذا يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، نه «يُسَارِعُونَ إِلَيْهِمْ» به سمت آن‌ها سرعت نمی‌ورزد يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ؛ می‌گویند: ما می‌ترسیم مطلب دُور بزند و به ما اصابت کند؛ یعنی این بیم بود که ورق برگردد. و این یک مقداری آن فضا را نشان می‌دهد که این فضا باید در محور بحث حکومت باشد و این‌که بالاخره این مجموعه‌ی دینی که تا حالا نازل شده است که همان آیه ۳ همین سوره بحث خاصی را ارائه می‌دهد همان آیه معروف (۱۵: ۱۵) الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ، از خود همین‌جا شروع کنید، معلوم می‌شود که امید و طمعی نسبت به مجموعه‌ی دین بسته شده بود که این امید می‌رود با کارگزاری یک عنصر این امید زائل شود و الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ بشود. این‌که چگونه می‌شود این شریعتی که قرار است نمیرد با این پیغمبری که قرار است بمیرد بالاخره من باب «إِنَّكَ الْمَيِّتُ» چطور می‌خواهید این دو را در فرآیند دینی جمع کنید؟! عملاً زمینه‌ی اصلی سوره مائده را تشکیل می‌دهد. (۱۲: ۱۶) حالا اگر این را هم از بنده قبول نکنید مهم نیست! خودتان بخوانید! به این خاطر است که می‌گویم سوره را مکرر بخوانید مثل یک متن فارسی شروع به

^۱. به این آیه ۵۱ و ۵۲ مائده که رسیدیم باید بحث تولی و تبری را بکنیم.

خواندن کنید حتی الآن من چند کد به شما نشان دهم که این بحث حکم بما أنزل الله است که خود این سوره در همین فضا دیده می شود.

باز آیه ۴۹ نگاه کنید وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ؛ یعنی به آنچه که خدا نازل کرده است حکم کن وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ؛ و اهواء آنها را پیروی نکن، تبع اهواء آنها حرکت نکن. این همین معنایی است که در سوره مبارکه احزاب است، اگر آنها را به همدیگر اتصال دهید در همان ابتدا که دارد: وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ أَهْوَاءَهُمْ (احزاب: ۱)؛ از آنها اطاعت نکن. تبعیت از اهواء آنها نکن! واحذرهم أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ (مائده: ۴۹)؛ حذر کن و پرهیز کن که بخواهند از بعضی از آنچه که خدا بر تو نازل کرده است، تو را به فتنه بیندازند و منصرف کنند.

معلوم است آن زمان فضایی بر جامعه حاکم بود که فشارهای درونی حتی بر خود رسول الله و بر خود جامعهی مؤمنین آن قدر زیاد است که شما چرا مدام این طور برخورد می کنید؟ چرا این قدر روی موازین و اصول این طور پافشاری می کنید؟ بیایید یک نرمش هایی داشته باشید! در حالی که آیه می گوید: اصلاً نمی خواهد از اهواء آنها پیروی کنید و چون که این جا حکم به دست پیغمبر است لذا خود پیغمبر هم مورد خطاب است وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ واحذرهم أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ بعد ببینید همین جا است که شما عنوان جاهلیت را درست بعد از رحلت پیغمبر شنیدید که همه مرتد شدند و دوباره به عهد جاهلی برگشتند؛ یعنی بعد از سقیفه مگر چه اتّفاقی در فضای جامعه ای اسلامی افتاده است؟ اتّفاقی که افتاده است این بود که باز همه پنج وعده نماز می خواندند، روزه می گرفتند، آداب دینی داشتند، همه ی این ها را داشتند. این ارتدّ الناس بعد رسول الله، إِلَّا ثَلَاثَةٌ^۱ ارتداد رجوع به دوره ی جاهلیت! لذا شما باید به دنبال معنای جاهلیت باشید که در زبان قرآن أ فَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ (مائده: ۵۰)؛ حکم دوران جاهلیت این را می طلبند؟ چه عنصری است که آن عنصر اگر نباشد دوره دوره ی جاهلیت است، فرقی ندارد. این دوره تبدیل به دوره ی جاهلیت می شود.

تصوّر ما از دوره‌ی جاهلیّت قبل از پیامبر یک دوره‌ی بسیار تیره و سیاهی است که ترسیم کردیم و حال آن‌که اصلاً این‌طور نیست! مثلاً قرآن بحث زنده به گور کردن را گفته است، حالا یک نفر یا دو نفری بچه‌های خود را زنده به گور کردند و همین! نه این‌که آن‌ها کلاً بچه‌ها را زنده به گور می‌کردند! حتی تمام بحث معاهدات و تمام آداب تجارت آن‌ها و بسیاری از چیزهایی که درآورده بودند، اسلام همان‌ها را امضاء کرد؛ مثلاً قرآن ماه‌های حرام آن‌ها را امضا کرد و این‌که کعبه حرم امن است را امضا کرد و کثیری از چیزهایی که آن‌ها داشتند در قرآن امضا شد. این‌که چه چیزی را بخورند، چه چیزی را نخورند تمام این‌ها امضاء شد.

لذا باید دنبال این باشید که عنصر جاهلیّت چه عنصری بوده است که این‌جا بحث جاهلیّت مجدداً آرام آرام پیش می‌آید؟ یعنی بحث جاهلیّت دارد عود پیدا می‌کند که **أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ**؛ آن‌ها حکم‌های جاهلیّت را می‌پسندند؟

مشخص‌ترین آیات ما در زمینه‌ی ولایت باز در همین سوره مبارکه مائده است.

به آیه ۵۵ و ۵۶ همین سوره را نگاه کنید! **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ** باز دوباره تعریف حزب الله است، تعریفی است که باید در همین‌جا مورد دقت قرار بگیرد. این‌که بحث حزب و **حزب شیطان** و **حزب الله** و این تعبیری که قرآن به کار می‌برد به چه معنا است.

وفای به عقد از عقود فقهی تا عقد ولایت

باز در همین آیات ابتدایی همین سوره آیه ۳ سوره مبارکه مائده دقت بفرمایید که **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** می‌بینید قرآن یک جریان دو سویه‌ای را در این‌جا بیان می‌کند و از آن طرف به شدت اوضاع خطرناک است؛ یعنی آن چیزی که در کل فضای سوره می‌بینید یک سوره‌ی بسیار خطرناکی است و اوضاع مدینه خطرناک است، اوضاع مؤمنین خطرناک است، رابطه با یهود و نصارا بسیار رابطه‌ی

تعیین کننده و لب مرز است! و از آن طرف هم می بینید بحث اکمال دین و اتمام نعمت و ولایت همه در همین فضا بیان می شود، لذا اگر این را مد نظر قرار دهیم، این است که **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**؛ شما به عقود خود پایبند باشید، این باید با محتوای سوره سازگار باشد. ببینید متأسفانه این آیه در کتب فقهی افتاده است و تبدیل به بحث عقود فقهی شده است. این آیه **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**؛ به عقود خود پایبند باشید، لبهی اصلی آیه **مسئله‌ی ولایت** را در برمی گیرد، یک بحث کلامی را در برمی گیرد؛ یعنی اگر شما محتوا را نگاه کنید، درست است که احکام فقهی دارد، و با همین احکام فقهی شروع می شود (حالا ما باید در فرآیندی با هم دیگر **إن شاء الله** وقتی بگذاریم و ببینیم)، ولی **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** در این سوره؛ یعنی **عقد خود را با امامت نگه دارید**، عقد خود را با ولایت نگه دارید؛ یعنی به این عقود پایبند باشید! چون جمع **مُحَلِّي** به الف و لام است، العقود است. این عقود فقهی را هم شامل می شود؛ مثل عقد نکاح، عقد بیع، عقد اجاره و هم یکی از قواعد بین المللی اسلام است. شاهد این که **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** به عقد مسئله‌ی کلامی بیشتر می رود، شما می بینید در همین **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** است، همین این که محتوای سوره این را نشان می دهد که این آن جزء روابط بین المللی اسلام است؛ یعنی شما به عقود خود پایبند باشید. آن وقت هر چقدر عقد، عقد سنگین تری باشد پایبندی آن مهم تر است و جزای بر این عدم پایبندی هم خیلی سخت تر است. جزای بر عدم پایبندی که کسی وعده‌ای کند و خلف وعده کند. این خلف وعده چیز بسیار بدی در مجموعه‌ی دین است.

شما اگر کل قرآن را ببینید مرتب نسبت به وفای عهد دارد که **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا** (اسراء: ۳۴) وقتی با این عنوان می آید؛ یعنی می خواهد بگوید خیلی مورد سؤال است، یا مثلاً **وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ** (مؤمنون: ۸)؛ کسانی که امانات و عهد خود را مراعات می کنند. حالا یک موقع است آدم یک عهدی را با کسی می بندند که سر ساعت چند، سر چهارراه باش تا با همدیگر فلان جا برویم این هم یک عهد است. البته بدعهدی نسبت به این عهد هم ناپسند است. یک

عهدی هم خدا به عنوان **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ** (یس: ۶۰) یک **عهد الهی** با آدم می‌بندد، یک عهد الهی که مرتب به آدم این را می‌گوید که این عهد با تو بوده است و تو این عهد را آورده‌ای، چرا به یاد نمی‌آوری؟ یعنی آدم باید این عهد الهی را به یاد بیاورد.

هر نفس فروغی از خلق الهی است

سوره مبارکه قمر آیات فوق العاده‌ای دارد. در همین سوره، آیه ۴۹، ص ۵۳۱ دارد **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**؛ ما هر چیزی را به اندازه خلق می‌کنیم، یک اندازه‌ای دارد. هر کسی یک اندازه‌ای دارد، به اندازه‌ی خودش به او می‌دهند. یک خلق مشخصی دارد، خلق خودش را به او می‌دهند. برای همین خاطر می‌فرماید: **رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ** (طه: ۵۰)؛ یعنی خلق خودش را به او اعطا می‌کنند. خلقش این نبود، خدا خلقش را به او اعطا می‌کند. **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ * وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ** (قمر: ۵۰-۴۹)؛ و امر ما همان امر واحد است که حالا این بحث عوالم بالاتر است که امر واحد خدا همان نفسی است که عرض کردم یک نفس یک فروغ است.

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

این همان یک فروغ است که وقتی می‌افتد **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ**، همان نفسی است که به مخارج حروف برخورد می‌کند که از پیش گفتم. **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ** (قمر: ۵۱)، نه «أسلافهم»! می‌گوید ما پیروان شما را قبلاً هلاک کردیم **فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**؛ به یاد نمی‌آوری؟ پیروان را نه اسلاف را! قبلی‌ها نه! بلکه بعدی‌ها را ما هلاک کردیم! به یاد نمی‌آوری؟! آیا کسی نیست که متذکر شود و قضیه را به یاد بیاورد؟ آن عهد الهی که خدا با او بسته است، آن جاهایی که بوده و آن قدر بحث تذکر در قرآن جدی است، تذکر؛ یعنی یادآوری یعنی یک چیزی بود، به یاد داشتیم و به یاد می‌آوریم اگر برگردیم آن عهد الهی را که خدا با ما بسته است **وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ**؛ هر کاری که انجام دادند در زبر نوشته شده است. همه‌ی این‌ها انجام شده است، **وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَر** (قمر: ۵۳)؛ هر صغیر و کبیر به سطر آن جا در آمده‌اند. اگر کسی این را بفهمد، می‌فهمد **ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ**

(قلم: ۱) یعنی چه؟ که می‌گویند «ن» رسول الله است. آن قلم نباید این قلم باشد چون ممکن است آدم با این قلم چرت و پرت بنویسد. خدا به این که قسم نمی‌خورد! **الْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ**؛ آنچه که سطر می‌کنند، می‌نویسند. اگر این را بفهمد تازه آن آیه را می‌فهمد که **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ** (علق: ۴-۱)؛ خدا با قلم تعلیم داد. خدا که به کسی با قلم تعلیم نمی‌دهد. به خود پیغمبر مگر با قلم تعلیم می‌دهد؟! این جا تازه معنای قلم روشن می‌شود که چیست. و معنای آن سطرهای نگاشته شده و آن زُبر، در آن کتاب‌های بالاتر که **كُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ**.

هم‌اکنون متقین در بهشت هستند

و آن موقع **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ**؛ نه در آن دنیا، در این دنیا **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ**؛ که متقین همین الان در بهشت هستند و در جایگاه صدق و همین الان بهشت و جهنمی برپاست. الان بهشت و جهنمی وجود دارد. این همان عهد الهی است.

خطای اعتقادی مهم‌تر از خطای عملی

(۳۴: ۰۱) مشکل این است ما در تراز بندی فکری خودمان گاهی آن چه را که خدا می‌پسندد، ما به یک شکل دیگر می‌پسندیم! ما می‌گوییم اگر قرار است کسی کمی دیر سر قرار بیاید خیلی بد است، ولی آن کسی که نماز نمی‌خواند، عهد ندارد، دین ندارد و عهد الهی را زیر پا گذاشته است، او چندان آدم بدی نیست! اما می‌دانید **خطای در اعتقادات به مراتب از خطای در عمل مهم‌تر است** و این مکرر در روایات ما آمده است که اگر کسی خطای اعتقادی داشته باشد به مراتب وضع او بدتر است؛ یعنی کسی که خطای اعتقادی دارد و عمل خوب، او کنار می‌رود، حتی خطای اعتقادی موجب خلود در جهنم می‌شود، ولی اگر کسی خطایی عملی مثل دزدی کند موجب خلودش در جهنم نمی‌شود. کسی خطای اعتقادی پیدا کند او از دزد بدتر است. (۴۸: ۳۵)

حالا حکایت بحث فقهی که در این دنیا چطور معامله می‌کنند و چطور قصاص می‌کنند یک بحث دیگری است! منتها خطای اعتقادی در بحث کلامی کسی که راجع به خدا مشرکانه فکر می‌کند، او دارای خطای اعتقادی است. این خطا به مراتب از خطای یک نفر که کار بد انجام می‌دهد بدتر است. عهدی به نام عهد الهی دین؛ یعنی عهد کلامی آدم مورد خدشه واقع می‌شود از نظر ما این چیزی نیست، اما اگر عقود فقهی مورد خدشه واقع شود خیلی مهم است! این درست نیست. خدا با آدم عهد بسته است، خیلی مواقع آدم با ولیّ خدا عهد می‌بندد، ما یک موقعی این لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف: ۲) خدمت شما عرض کرده بودیم این‌طور نیست که اگر کسی یک چیزی بگوید و پای آن نایستد کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا (همان: ۳) مثلاً من می‌گویم شما نماز شب بخوانید؛ بعد خودم نمی‌خوانم، بعد او دچار خشم بزرگی الهی شده باشد به خاطر این‌که من می‌گویم شما نماز شب بخوانید و خود نمی‌خوانم.

شما سوره صف را ببینید (شما باید سوره را نگاه کنید تا آیات برای شما معنا داشته باشد). آیات سوره صف، ص ۵۵۱، حکایت کسانی است که به رسول خدا به عنوان حاکم اسلامی وعده‌هایی می‌دهند که تو برو ما پشت سر تو ایستاده‌ایم، ما جدی هستیم مثل همان کوفی‌هایی که به امام حسین نامه می‌نویسند که شما بیایید ما فلان می‌کنیم شما ببینید فضای سوره صف چیست. این‌جا معلوم می‌شود که معنای این آیه لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ چیست.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانْتَهُم بُنْيَانًا مَرْصُوصًا (۴-۱)

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ یعنی اصلاً از همان ابتدا با یک قهر و غلبه‌ای شروع می‌شود سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ... لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ چرا یک چیزی می‌گویی بعد پای آن نمی‌ایستد؟! کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ این خشم

بزرگ خدا است که چیزی بگوید بعد عمل نکنید. **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ**، دقیقاً معلوم است
فضا چیست. خدا کسانی را دوست دارد که **يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ**؛ خدا
کسانی را دوست دارد که صف در صف می‌ایستند، مثل خانه‌ی سُرُبی می‌ایستند! تو چرا پشت
کردی؟ این از اهم بد عهدی‌ها است.

ما گاهی اوقات عهد را در ریزترین چیزها رعایت می‌کنیم و در درشت‌ترین‌ها فراموش می‌کنیم.
این بدعهدی بدتر است یا کسی که نماز مغرب را پنج دقیقه دیر آمده است؟! البته یک پیامبری به
نام اسماعیل صادق الوعد است. در روایات است که او با یک نفر قرار می‌گذارد، که به او می‌گوید تا
من نیامدم نرو! اسماعیل هم قبول می‌کند. بعد یک سال سر قرار خود می‌ماند. آن شخص اصلاً
فراموش می‌کند و یک سال بعد می‌آید و تعجب می‌کند ولی اسماعیل می‌گوید: چون یک چنین
عهدی با تو بستم که تا تو نیامدی من همین‌جا بمانم دیگر تو نیامدی ما هم ماندیم!

این حضرت اسماعیل ذبیح الله نیست، اسماعیل صادق الوعد است، او حضرت اسماعیل دیگری
است. در روایت ما آمده است که او اسماعیل صادق الوعد است، از خود عبارت هم معلوم است که
این اسماعیل باید یک اسماعیل دیگر باشد. در سوره مبارکه مریم، وقتی دارد پیامبران را به ترتیب
نقل می‌کند بعضی انبیاء معلوم نیست ولی در آیه ۵۴ اسم اسماعیل صادق الوعد هست که یک
پیامبر دیگر است. من فکر می‌کردم به ترتیب نقل می‌کند؛ چون بعضاً در این ترتیب‌ها چیزهایی
استفاده می‌شود. به هر حال در این که کدام پیغمبر ذبیح الله بودند باید در قرآن دقت کنیم. شما
در روال آیات دقت کنید ببینید آیا اسحاق ذبیح الله بوده یا اسماعیل؟

- حضرت اسماعیل.

- به هر جهت این عهد خودش یکی از عهدهای جدی است که این **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** همین بحث
کلامی را می‌گیرد البته عقود فقهی را هم می‌گیرد که بر سر عهد ماندن و عهد نشکستن در تمام
عصر یعنی دو نفر با هم دیگر، زن با شوهر همین‌طور، دو دوست با همدیگر همین‌طور، دو ارگان با

همدیگر همین‌طور، دو کشور با همدیگر همین‌طور. وقتی عهد، عهد پیچیده‌تر و سنگین‌تری می‌شود، خطرات بدعهدی بالاتر می‌رود و این جزء قوانین اسلام است که اگر در روایات هم نگاه کنید، می‌گوید حتی با ممالک کفر هم شما بد عهدی نکنید؛ چون اگر عهد و عقد بخواهد مورد تعدی قرار بگیرد دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. آن‌ها می‌گویند این کار را آن موقع تحویل می‌دهیم، نمی‌دهند، می‌گویند آن کار را انجام می‌دهیم، انجام نمی‌دهند. طرف مقابل هم همین‌طور عمل می‌کند!

(۵۲: ۴۴) حضرت علامه‌ی طباطبایی یک «کلامٌ فی مَعْنَى الْعَقْد» ذیل همین آیه دارد آن را مورد مطالعه قرار دهید که واقعاً آدم فکر می‌کند ایشان دیروز نوشته‌اند! این که هرچه بشریت می‌کشد زیر سر بدعهدی مستکبران عالم است. بشریت از بدعهدی مستکبران عالم ضربه می‌خورد. کسانی که از روی علوّ و استکبار خود هرچه قرارداد می‌نویسند باطل می‌کنند، تا کار دست خود آن‌ها می‌افتد، خودش در نقطه‌ی برتر قرار می‌گیرد، شروع به سنگ‌اندازی و خراب کردن عهد می‌کند. این است که دارد واقعاً جوامع را به فساد می‌کشاند. نهایتاً حرف علامه این است که اسلام با کفر سازگار است، ولی با استکبار نه! استکبار؛ یعنی چون من بالاتر قرار گرفتم می‌توانم همه چیز را زیر پا بگذارم! وگرنه اسلام با کفر و بی‌ایمانی هم سازگار است. می‌شود در جامعه‌ی بدون ایمان زندگی کرد، می‌شود با آدم‌های بی‌ایمان زندگی کرد، ولی نمی‌شود با آدم‌های بدعهد زندگی کرد، با کشورهای بدعهد نمی‌شود زندگی کرد! شما الآن نگاه کنید اسرائیل همین‌طور است هرچه قرارداد و هرچه تبصره و پروتکل و ماده واحد می‌گذارند، ولی او یک کار دیگری انجام می‌دهند. این همان چیزی است که در ابتدای سوره مبارکه توبه هست که می‌فرماید: به‌راحتی قراردادها را یک طرفه لغو می‌کنند. این یکی از آن جاهایی است که روحیه‌ی استکبار وجود دارد (۴: ۴۷) حالا از هر کسی باشد، همین بحث در اوایل سوره توبه هم بود آن‌جا هم خدا به پیغمبر می‌گوید: تو به عهد خود باش، دیگر بقیه را واگذار کن، نگو اگر من در عهد خود باشم

این‌طور می‌شود. دیگر آن‌جا یک دست عزیز ذوانتقامی وجود دارد که پسِ کله‌ی آدم‌های بدعهد می‌زند، شما عهد نشکن. در ابتدای سوره مبارکه توبه مرتب همین حرف بود.

به آیه ۴، سوره توبه نگاه کنید، می‌گوید به دلیل آن کارهایی که شما کردید و قرارداد باطل کردید و حمله‌هایی که کردید، بعد می‌گوید: **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**؛ مگر آن مشرکینی که با شما عهد بستند **ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا**؛ بعد هم از عهد خود کم نگذاشتند **وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا**؛ آن‌ها احدی را علیه شما پشتیبانی نکردند **فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ**؛ عهد را نشکن، قسم را نشکن.

باز دوباره آیه ۷ می‌فرماید: **كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ**؛ چطور این عهد باقی می‌ماند **إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**؛ مگر کسانی که در مسجد الحرام عهد کردند و روی عهد خود ماندند. **فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ**؛ مادامی که آن‌ها روی عهد خود پایبند هستند، تو هم روی عهد خودت پایبند باش! **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ**؛ این هم همان تقوای سیاسی است که عرض کردم که این سوره فضای سیاسی دارد که آیه ۸ جزء شاهدها است (۴۲: ۴۹) **يُرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ**؛ اکثریت مشرکین فاسق هستند، یک اقلیت هستند که فاسق نیستند. این فسق، فسق سیاسی است؛ یعنی ما مشرکینی را داریم که روی عهد خود پایبند هستند. این مشرکین در زمینه‌ی سیاسی اجتماعی مشرکین عادل‌ی هستند. این فسق غیر فسق اعتقادی است که نمی‌شود پشت این فرد نماز خواند! وگرنه مشرک پدر جدّ فاسق است. می‌گوید: **أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ**؛ اکثر آن‌ها فاسق هستند، یک اقلیت میان مشرکین هستند که فاسق نیستند. چه کسانی مشرک هستند؟ چند درصد سیاسی هستند بعد آیه ۱۲ هم همین را می‌فرماید: **وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ**؛ وقتی که پیمان خود را شکستند، قسم‌های خود را شکستند، **وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ**؛ و طعن در دین شما زدند، دین شما را بیهوده فرض کردند دیگر نمی‌شود با این آدم کنار آمد **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ**؛ با این ائمه‌ی کفر باید پیکار کرد. چرا؟ **إِنَّهُمْ لَا**

أَيْمَانَ لَهُمْ! نه این که «لا ایمان لهم» خیلی از افراد ایمان ندارند، کسی که ایمان ندارد نمی‌جنگد، ولی آن‌ها ایمان ندارند، از قسم چیزی نمی‌فهمند، عهدنامه را نمی‌فهمند، آن‌ها را باید کنار زد. (۱۷: ۵۱) **إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ.** بعضی را نمی‌شود کنار گذاشت نه این که آن‌ها را نابود کنیم. **لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ؛** باشد که سراغ عهود خود برگردند.

در همان اول سوره که می‌خواهد اقلیت آن‌ها را با یک برائتی همراه کند لفظ عهد و عقد (که این‌ها با هم هم‌خانواده هستند) را به صورت جدی بیان می‌کند که پیمان‌شکنی جزء رعایت عهد و قسم است. حتی شما در آن ماجرای حضرت ایوب آن‌طور که روایت شده است که عده‌ای سعایت کردند که همسر تو یک خلافی کرده است، می‌گوید من او را صد ضربه می‌زنم بعد که معلوم می‌شود نه! آیه نمی‌گوید زن و عهد را بشکن، نه! قسم خود را نشکن، گفتمی می‌زنم بزنی، اما **وَخَذُ بِيَدِكَ ضِعْفًا!** این ضعف؛ صدتا خوشه‌ی گندم بردار **فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ** (ص: ۴۴)؛ بزنی ولی عهد خود را نشکن. این اهمیت قسم است! بزنی ولی قسم خود را نشکن.

وَلَا تَحْنُتْ این حنث قسم و شکستن قسم و این که آدم عهدی با خداوند ببندد بر همین اساس است.^۲

این به عنوان مطلب کلی راجع به عهد و عقد. طبیعتاً این عقود فقهی سر جای خود هست و شما در این جا می‌فهمید **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ،** یعنی چه؟!

سوره آل عمران، آیه ۱۰۳ **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا!** این که باید شما یک اعتصام جمعی به حبل الله کنید و متفرق نشوید، اما این حبل الله چیست؟ در آن مجموعه‌ای که ما باید به آن تمسک کنیم و پراکنده نشویم، یک نماز جماعت بخوانیم، یک حرکت جمعی انجام دهیم، با هم مسلمانی کنیم؛ یعنی ما باید با هم مسلمان شویم نه این که تک تک مسلمان شویم. ما با هم مسلمان شویم و مسلمانی کنیم (۳۱: ۵۷) در همین آیه ۱۱۲ سوره آل عمران را نگاه کنید حبل الله دو وجه دارد، باید هم همین‌طور باشد باید یک **حبل من الله** باشد و باید یک **حبل مردمی**

داشته باشد؛ یعنی **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ**؛ چنگ زدن به ریسمان خدا است، باید یک طرف ریسمان از جانب خدا آویزان شده باشد و یک طرف ریسمان از جنس ریسمان مردمی باید آویزان شده باشد؛ **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ** این مجموعه‌ی حبل من الله و حبل من الناس در واقع همان حبل الله است؛ یعنی مجموعه‌ی دین و معارف به اضافه‌ی آن حبل مردمی که بشود به سمت آن رفت، چون اگر این عنصری که در سوره مائده هست اصلاً وجود نداشته باشد، می‌خواهیم با همدیگر به چه چیزی تمسک کنیم، دور چه چیزی جمع شویم؟ اگر دور معارف به تنهایی جمع شویم یعنی چه؟ باید به این‌ها پاسخ دهیم. دور معارف به تنهایی اگر جمع شویم، اگر یک نفر گفت معارف این است، یک نفر گفت معارف آن است، کسی گفت حکم است که بجنگیم، کسی گفت نجنگیم، اگر بخواهیم ما به یک تمسک جمعی برسیم باید چه کار کنیم؟ در حقیقت این همان تکیه بر حبل من الناس است. این ریسمانی از جنس ریسمان مردمی است که باید از طرف مردم هم حبلی وجود داشته باشد که به این حبل هم تمسک شود و بحث‌هایی که مکرر در همین سوره مائده راجع به مسائل مربوط به ولایت است، باید این را به عنوان نخ اصلی نگه دارید، آن موقع کلّ سوره را بخوانید و مکرر بخوانید تا ببینید چه معارفی در این سوره وجود دارد و آخرین پیام‌های خدا برای یک جامعه‌ی اسلامی چیست.^۳ (۱۳: ۰۰: ۰۱)

نکته‌ی آخر این که بعضی می‌گویند این که این سوره با بحث فقهی شروع می‌شود به دلیل تأثیراتی است که بعد از نساء است؛ چون سوره نساء با بحث فقهی تمام می‌شود و چون چنینش آن به دست خود پیغمبر انجام شده است، اقتضا دارد که سوره مبارکه مائده با بحث‌های فقهی شروع شود. این هم یک نکته‌ای است که ممکن است این‌طور باشد.

این که فضای اذن در قرآن است که شما اذن بگیرید **وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ** (نور: ۶۲) این برای همین فضای اذن است. راجع به خیلی چیزها نمی‌گویند بروید اذن بگیرید؛ مثلاً نمی‌گویند «فتیمموا صعیدا بإذن رسول الله!». این‌ها لزومی ندارد، این اذن

نمی‌خواهد. چه چیزی اذن لازم دارد؟ وقتی که شما در فضای اجتماعی هستید می‌خواهید حرکت اجتماعی انجام دهید، آنجا اذن لازم دارد که شما بیایید با اذن چنین کاری انجام دهید، بدون اذن انجام ندهید؛ ولی مثلاً وضو و این‌گونه احکام احتیاج به اذن ندارد که این بحث‌ها در همان سوره مبارکه مائده باز وجود دارد.

از امام صادق نقل است که **ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ مِنْ النَّاسِ فِيهِنَّ رُخْصَةً؛** سه چیز است که خدا برای احدی رخصت نگرفته است؛ یعنی کسی نمی‌تواند فرار کند **بِرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ؛** برّ به والدین چه فاجر(بدکار) باشند چه برّ (نیکوکار) باشند **وَوَفَاءٍ بِالْعَهْدِ بِالْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛** وفای به عهد به برّ و فاجر **وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛** ادای امانت به برّ و فاجر.

مثلاً شما یک عهدهی بستید که فلان پول را به یک مملکتی بدهید، عهد بستید و تمام شد! دیگر زیر پا گذاشتن آن کار درست نیست یا خیارهایی که در فقه تعیین کرده‌اند؛ مثل خیار غبن و این‌ها. خیار یک کلمه‌ی فقهی است، خیار؛ یعنی همان اختیار؛ مثلاً اختیار فسخ. اگر در یک معامله‌ای ضرری شود یا تدلیسی شده باشد، از این طرف خیار دارد مثلاً خیار غبن وجود دارد یا خیار تدلیس وجود دارد. مثلاً فرض بفرمایید اگر یک خانم یا یک آقای یک عیبی دارد و موقع ازدواج نمی‌گوید، به تعبیر فقهی می‌گویند خیار دارد. خیاری که عقد فسخ شود یعنی حتی طلاق انجام نشود و فسخ انجام شود؛ مثلاً کسی جنون ادواری دارد و این را نگفته است؛ جنون ادواری یعنی یک موقعی می‌گیرد و رها می‌کند. در این موارد خیار لازم است وگرنه اگر خیاری در این بین وجود نداشته باشد، ما حرف آن را زدیم و تمام است! می‌بینید که این جوری چقدر آسیب دارد! شما در بازار نیستید که ببینید! از این جهت گاهی اوقات بعضی بازاری‌ها خوب هستند مثلاً همین خوش عهدهی چقدر در بازار کار می‌کند؛ یعنی همین که می‌گوید ما این‌گونه صحبت کردیم، تمام است! چقدر متوازن با همدیگر تجارت می‌کنند، می‌دهند و می‌ستانند، ولی بعضی تا این‌طور

می‌شود روی جنس خود می‌گذارند و مدام حرف می‌زنند و کار دیگری انجام می‌دهد، این‌ها سریع از فضای بازار طرد می‌شوند.

مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ؛^۵ کسی که با مردم معامله می‌کند، ظلم نمی‌کند و حرف می‌زند، دروغ نمی‌گوید و وعده می‌کند و خلف وعده نمی‌کند وَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مَرْوَةٌ؛ مروت او کامل است، عدالت او ظاهر است و اخوت او واجب است و غیبت او هم حرام است.

صلوات!

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خوئی، ج ۱۲، ص ۵۶.
۲. می‌دانید قسم خوردن و نذر کردن توصیه نشده است، با این که یک عبادت است، ولی توصیه نشده است؛ یعنی در عبادت قصد قربت لازم است ولی اصلاً توصیه نکردند که چیزی را نذر کنید، که کسی چیزی را بر خود واجب کند. لاقلاً این است که قسم نخورید، من والله شکلات نمی‌خورم. لذا این که بخواهد کسی چیزی را بر خودش واجب کند این اصلاً توصیه نشده است. توصیه بر علیه آن شده است که کسی چیزی را بر خود واجب نکند. یعنی با خدا عهد نبندد که من حتماً آن کار را می‌کنم. همان عهدهایی که خدا با او بسته است فعلاً همان را انجام دهد، خدا عهدهای بسیاری با آدم بسته است. عهد دین، عهد ولایت، عهد امامت. تمام این‌ها را به عنوان عهد باید انجام دهد و چیزی به عنوان عهدی زیادی بر خودش بار نکند. اگر می‌خواهد کاری انجام دهد را انجام بدهد. بگوید من یک گوسفند می‌کشم، آقا این پول هیئت.
۳. (سؤال) می‌گویند عقد با اخوات آن یعنی بین قسم و عقد و این‌ها من فرقی ندیدم حالا باید تأمل کنم. این در بحث‌های فقهی فرقی نیست، همه در یک باب فقهی بحث می‌شود. فقط صیغه‌هایش با همدیگر فرق دارند، آدم باید با ذکر صیغه بیان کند تا بفهمد. ولی از همین عهدی که این‌جا است معلوم است که این عهد ولایت صیغه لازم ندارد، مثلاً این صیغه باشد که «عاهدت بالله که من متدین می‌شوم، ایمان می‌آورم!» ما چنین چیزهایی نداریم.
۴. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۷۰.
۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۹.